

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بخش چهارم از بخش‌های چهارگانه کتاب نکاح مرحوم محقق، درباره عیوب و تدلیس‌ها بود. فرمودند عیوبی که در مرد هست و زن می‌تواند فسخ کند چند چیز است. دو امر از آن امور موجب فسخ زن را یاد کردند، سوم «عَنَّن» است. عَنَّن را هم معنا کردند که یک بیماری است که مانع نشر عضو از آمیزش است. منتها فرمودند که اگر عَنَّن بعد از عقد هم پدید بیاید، نظیر خصای بعد از عقد نیست. عَنَّن «بعد العقد» هم سبب فسخ است، لکن به همان شرطی که معنای عَنَّن هست آن را واجد باشد و آن اینکه نه با همسر خود و نه با زن دیگری که مثلاً با عقد، محرم او قرار می‌گیرد، نتواند آمیزش کند.^۱ این درباره عَنَّن سابق و عَنَّن لاحق است.

اما در حقیقت عَنَّن این معنا مأخوذ است که اگر یکبار توانست با همسرش آمیزش کند بعد مبتلا به عَنَّن شد، «فلو وطئها و لو مرة ثم عَنَّن»؛ عَنَّن بشود، «أو أمكنه وطء غيرها مع عننه عنها لم يثبت لها الخيار على الأظهر»^۲؛ اگر بتواند با دیگری آمیزش کند ولی با همسر خودش نمی‌تواند، این «على الأظهر» عَنَّن نیست.

در جریان «خصاء» این تفصیل نبود که همسر خود و زن دیگر؛ در جریان «عَنَّن» این تفصیل هست. منشأ این تفصیل فقهی، تفصیل روایی است. روایت دو طایفه‌اند: یک طایفه دارد به اینکه عَنَّن باعث فسخ است؛ یک طایفه

۱. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳.

۲. شرائع الإسلام في مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۶۳.

دارد به اینکه اگر نسبت به همسر خودش عاجز است، اما با زن دیگری بخواهد ازدواج کند نسبت به او تواناست. این تفصیل که در «فقه» آمده است، منشأ روایی دارد؛ چون در روایت این تفصیل هست، در «فقه» این تفصیل آمده است. این معلوم می‌شود بیماری نیست، چون اگر بیماری بود فرقی بین همسر خود و زن دیگری که بخواهد انتخاب بکند نیست. منشأ این همان سحر و مانند آن است که برخی‌ها داشتند و سؤال هم می‌کردند و در نصوص هم برابر آن ائمه (علیهم السلام) فتوا دادند.

این روایت‌ها را ملاحظه فرمایید. در جلسه قبل روایت سه از این روایات باب چهارده؛ یعنی وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۳۰، که مرحوم کلینی^۱ «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» نقل شد این است که «سُئِلَ عَنْ رَجُلٍ» که در جلسه قبل «أَخَذَ» خوانده شد، به قرینه روایت «أَعْرَضَ» ایی که در صفحه ۲۳۲ روایت هشت است. در صفحه ۲۳۲ همان سطر دوم دارد که «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ إِذَا زَوَّجَ الرَّجُلُ امْرَأَةً فَوَقَعَ عَلَيْهَا ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا فَلَيْسَ لَهَا الْخِيَارُ»^۲ اگر مردی همسری انتخاب بکند، آمیزش بکند و بعد اعراض بکند، خیاری ندارد. به قرینه آن «أَعْرَضَ»، «أَخَذَ عَنْ» خوانده شد که به معنای إعراض است.

اما اینکه اصرار داشتند قبلاً اجازه روایی بشود، الآن چون کتاب چاپ شد و دیگر اجازه روایی لازم نیست. قبلاً حتماً اصرار داشتند که شاگردان از مشایخشان اجازه روایی بگیرند. این اجازه روایی الآن جزء برکت و تشریفات است، ولی آن وقت جزء سند رسمی فقهی بود. آن روز که چاپ نبود، خطی بود. بازار ورّاق‌ها بازاری بود که یک

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۱.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

عده خوشنویس بودند آماده بودند کتاب می نوشتند و می فروختند و راقی می کردند که جناب ابن ادریس در همان مقدمه سرائر دارد که علما به فرزندشان می گفتند که «یا بنی لا تقوموا فی الأسواق إلا علی زراد او وراق»؛^۱ یک وقتی انسان می رود بازار یک کالای را می خرد و برمی گردد، این روشن است؛ یک وقتی به شاگردانشان می گفتند اگر می خواهید بروید بازار و کنار یک مغازه ای بنشینید، فقط در همین دو مغازه بنشینید: یا مغازه کتاب فروشی یا مغازه اسلحه سازی که یا دانشمند یا مجاهد بشوید؛ یا شمشیر یا کتاب، یا سپر یا کتاب، یا نیزه یا کتاب. این بیان روشن و شفاف ابن ادریس است در مقدمه سرائر که دأب مشایخ این بود.

چرا بازار وراق ها می رفتند؟ چون کتاب فروشی به آن صورت که چاپ بشود و تصحیح بشود و منقح بشود، در اختیار همه که نبود؛ یک کسی یک رساله ای داشت ده صفحه یا بیست صفحه یا صد صفحه، این را می داد به یکی از این وراق ها، می گفت چقدر می گیری استنساخ کنی؟ او می گفت فلان قدر، این را می داد و نسخه را بعد از چند روز می گرفت. در بازار وراق ها، دین فروشی هم کم نبود؛ یک کسی یک رساله ای می داد، بعد می گفت این رساله ای که من مثلاً از «محمد بن مسلم» گرفتم، این را برای من استنساخ کن، آن دوازده حدیث را ننویس، این دوازده حدیث را بنویس. جعل هم از این جا شروع می شد. این روایت های جعلی که در بین ما هست، اما در اهل سنت «إلی ما شاء الله!» همین جناب سیوطی اللآلی المصنوعة فی الأحادیث الموضوعة که دو جلد است، روایت های جعلی از باب «طهارت» تا باب «دیات» را جمع کرده است. در بین ما هم این بزرگوار علامه عسکری (رضوان الله علیه) ۱۵۰ راوی نه بین شیعه ها، در مجموعه جهان اسلام ۱۵۰ راوی جعلی کشف کرده چه برسد به دیگری! «خمسون و مائة صحابی مختلق»؛ ۱۵۰ راوی که اصلاً به دنیا نیامدند! ایشان خیلی زحمت کشید و یک محقق نامی هم بود، حشر

۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، ج ۱، ص ۴۳.

او با اولیای الهی! «خمسون و مائة صحابی مَحْتَلَق»؛ ۱۵۰ اصحاب درست کردند که اصلاً به دنیا نیامدند! آن وقت از هر کدام هم چندین روایت نقل کردند.

از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) در صحیح بخاری به عنوان «مروی عنه» نیست که نیست، به عنوان «راوی» هم نیست؛ می گفت او شأنیت این را ندارد که ما او را جزء راوی قرار بدهیم! همین صحیح بخاری! بعدها گفتند:

«قلامه من ظفر إيهامه *** تعدل من مثل البخاری مئة»^۱

ناخن امام صادق (سلام الله علیه) از صدتا تو بهتر است، حالا نقل نکردی نکردی! اینها را حتی به عنوان راوی هم قبول نداشتند. چه کسی این را کار می کرد؟ بازار وراقها؛ بنابراین گفتند که مواظب باشید که بازار وراقها آلوده نشود.

غرض این است که بازار وراقها این طور بود. از آن به بعد مشایخ و مراجع و اساتید هیچ چاره نداشتند که این استنساخ شده را با آن اصلی که مثلاً از «زراره» یا «محمد بن مسلم» یا «أبان» رسید، سطر به سطر بخوانند، بعد هم در حاشیه آن بنویسند که مثلاً امروز که روز پنجشنبه است یا چهارشنبه است «بلغ قبلاً، بلغ مقابله، بلغ قرائه»، تمام آن سندهای اصلی این طور است؛ یعنی امروز که فلان روز است مثلاً اول ماه شعبان است، مقابله ما با نسخه اصلی به این جا رسید «بلغ قبلاً»؛ یعنی مقابله به این جا رسید. فردایش تاریخ، پس فردایش تاریخ، بعد این کتاب می شد منقح، بعد می گفت من اجازه دادم به فلان شخص که این کتاب را که اولش آن است، آخرش آن است و چندتا روایت دارد، نقل بکند، این می شد اجازه روایی؛ الآن برکت است، اما آن وقت رسمی بود، اصلاً غیر از این

۱. النصایح الکافیة لمن یتولّى معاویة، ص ۹۳.

قابل قبول نبود. اصول «أربع مائة» گرچه برخی‌ها نقل کردند «جُلُّ لولا الكل» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است؛ ولی مرحوم میرداماد (رضوان الله علیه) می‌فرماید که حداقل صد اصل از این اصول چهارصدگانه از امام صادق (سلام الله علیه) است، بخشی از وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) است، بخشی از وجود مبارک امام باقر (سلام الله علیه) و اینهاست، تا بعدی. این اصول «أربع مائة» که سند دین بود، باید کلمه به کلمه خوانده می‌شد، کلمه به کلمه مقابله می‌شد و کسی که خودش جزء اصحاب حضرت بود یا شاگرد اصحاب بود، خواند مقابل بکند و بعد اجازه بدهد. بعدها که این فیض گرفته شد، می‌بینید که هم صحابه مُخْتَلَق درمی‌آید، هم کم می‌شود هم زیاد.

اینکه ما در بحث جلسه قبل «أُخَذَ» خواندیم، به قرینه آن «أَعْرَضَ» ایی است که در روایت هشتم است. اما وقتی شما به وافی^۱ مرحوم فیض مراجعه می‌کنید و همچنین به مرآة العقول^۲ مرحوم مجلسی مراجعه می‌کنید، می‌بینید آن شاگردانی که این حدیث را از اساتیدشان خواندند، این را «أُخَذَ» تلقی کردند؛ این معنا به ذهن نمی‌آید که «أُخَذَ» یعنی چه؟ یک عبارتی در ذیل صفحه ۲۳۰ درباره کلمه «أُخَذَ» دارد: «التأخيد سحر أو رقية لا يستطيع الرجل معها من اتیان امرأته»^۳ از این معلوم می‌شود «أُخَذَ» نیست، «أُخِذَ» نیست، «أُخَذَ» نیست، «أُخَذَ» است؛ یعنی گرفتار شده و به بند افتاده است، چگونه به بند افتاده؟ مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در مرآة العقول این را به یک سبکی معنا کرد، مرحوم فیض (رضوان الله تعالی علیه) در وافی به سبکی دیگر؛ مرحوم مجلسی (رضوان الله تعالی علیه) در جلد بیست مرآة العقول صفحه ۱۶۲ بعد از اینکه این عبارت را نقل کرد به عنوان حدیث ده، منتها این را

۱. الوافی، ج ۲۲، ص ۵۷۳.

۲. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۰، ص ۱۶۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

از «علی بن ابراهیم» از «سکونی» نقل کرد: «قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَتَى امْرَأَتَهُ مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ أَخَذَ عَنْهَا». مرحوم مجلسی دارد که «قال في النهاية: التأخيد حبس السواحر أزواجهن عن غيرهن من النساء»؛ گاهی زن‌ها سحر می‌کردند که شوهرهایشان با هیچ زن دیگری نتواند آمیزش کند، فقط با آنها آمیزش کند. اینکه به ذهن نمی‌آید، این بدون «قَرَأَ مُقَابَلَةً»، بدون «قَرَأَ قِرَاءَةً» حل نمی‌شود. این است که اینها پیش استادشان می‌خواندند. «محمد بن مسلم» از خود حضرت شنیده بود که حضرت - یعنی امام صادق (سلام الله علیه) - این‌گونه تلفظ کرد که حضرت امیر (سلام الله علیه) درباره کسی که تأخید شده است؛ یعنی سحر شده است؛ آن هم سحری که زن درباره مرد می‌کند که مرد همسر دیگر نگیرد. این است که در طلیعه بحث حرف صاحب جواهر^۱ و مانند او^۲ نقل شد که «أو سحر» باشد، برای همین جهت است. در جریان «خصاء» و عیوب دیگر از سحر سخنی نبود؛ اما اینکه در طرح بحث ما سحر را از جواهر نقل کردیم، خود صاحب جواهر و مانند او که به فکر اینها نیستند. برابر روایتی که دارد اگر زنی شوهرش را سحر کند که نتواند با زن دیگری ازدواج کند که همیشه با او بماند، این حکمش چیست؟ می‌فرمایند اینکه عَنَنَ نیست، این مسحور است نه عَنَّنَ؛ در جریان «خصاء» این‌طور نیست، در جریان «جَبَ» این‌طور نیست که بین زن خود و زن‌های دیگر فرق بگذارند. این مسحور است نه عَنَّنَ، این سحر دارد نه عَنَنَ، این با هیچ قرائتی جور در نمی‌آید؛ مگر اینکه انسان «مُقَابَلَةً»، «قِرَاءَةً» این نسخه اصل را دیده باشد و این بزرگان هم دستشان به آن‌جا رسیده باشد؛ لذا خود مرحوم مجلسی از خودش نقل نمی‌کند، می‌گوید نه‌ایه شیخ این‌طور دارد. «قال في النهاية: التأخيد حبس السواحر» - سواحر یعنی زن‌های ساحره - «أزواجهن عن غيرهن من النساء»؛

۱. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۳۰، ص ۳۲۴.

۲. الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۲۴، ص ۳۸۷.

این است که در روایات دارد که اگر این مرد بتواند با زن دیگر ازدواج بکند «کذا»، با زن دیگر نتواند ازدواج بکند «کذا»، فرق گذاشتند؛ وگرنه عین فرقی بین این زن و آن زن نمی‌گذارد.

مرحوم فیض در *وافی* همین را به سبک دیگر معنا کرده است، «حبس السواحر» نبود. این «السواحر» یعنی نمی‌گذارند شوهرشان بتواند با زن دیگر همسری کند و اما آن‌طوری که مرحوم فیض در *وافی* جلد ۲۲ صفحه ۵۷۳ نقل کردند، بعد از نقل همین حدیث که «سئل عن رجل أخذَ عن امرأته»؛ بازداشت شده است با سحر، «فلا يقدر علی إتيانها»، حضرت فرمود که «إن كان لا يقدر علی إتيان غيرها من النساء»؛ این معلوم می‌شود عنن است. «فلا یسکها إلا برضاها بذلك، و إن كان يقدر علی غيرها فلا بأس بامساكها»؛ اگر می‌تواند با زن دیگر آمیزش کند معلوم می‌شود عنن نیست، بلکه او گرفتار سحر شده است.

مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) دارد که «بيان الأخذ بالضم رقية كالسحر»؛ حالا یا درباره خودش است یا درباره دیگری است و مانند آن، این تفصیل که در روایت هست که اگر نتواند با همسر خود آمیزش کند ولی می‌تواند با زن‌های دیگر آمیزش کند، معلوم می‌شود عنن نیست. آن وقت این روایت معنای خاص خودش را پیدا می‌کند؛ یعنی او مسحور است در حقیقت، نه عین. این تفصیل به این مناسبت پیدا شده است.

روایت سومی که در بحث جلسه قبل خواندیم این بود، روایت چهارم هم همین است. روایت چهارم مرحوم کلینی^۱ «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ التَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ أَتَى امْرَأَةً مَرَّةً وَاحِدَةً ثُمَّ أَخَذَ عَنْهَا»؛ سحرزده شد، تأخیز شد و گرفتار این رقیه و چشم‌بندی و

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۱۲.

اینها شد. «فَلَا خِيَارَ لَهَا».^۱ او که عنن ندارد، او مبتلا به سحر است. همین روایت را مرحوم صدوق نقل کرد،^۲ مرحوم شیخ طوسی هم نقل کرد.^۳

اما حالا ببینید روایت پنج این باب که مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) از وجود مبارک اَبی جعفر (علیهما السلام) نقل کرد این است که «الْعَيْنُ يُتَرَبَّصُ بِهِ سَنَةً»؛ نه برای اینکه یک سال فرصت دارد نه، جنون همین طور است، جَب همین طور است، خصاء همین طور است. این «تربص سنه» برای تحقق موضوع است که آیا واقعاً مریض است، یا نه یک محدوده خاصی دارد که زود رد می شود. این برای اثبات موضوع است نه اینکه واقعاً بعد از اینکه این عَین بودنش ثابت شد یک سال صبر بکنند، آن نیست. «ثُمَّ إِنْ شَاءَتْ امْرَأَتُهُ تَزَوَّجَتْ»؛ اگر زنش خواست که برود همسر دیگر بگیرد، برود بگیرد؛ یعنی فسخ بکند. «وَإِنْ شَاءَتْ أَقَامَتْ».^۴

در روایت شش این باب که «أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِي» از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) نقل می کند «عَنْ امْرَأَةٍ ابْتُلِيَ زَوْجُهَا فَلَا يَقْدِرُ عَلَى الْجِمَاعِ أَبَدًا»، این زن و آن زن ندارد؛ یعنی عَین است. «أُتْفَارِقُهُ قَالَ نَعَمْ إِنْ شَاءَتْ»؛^۵ اگر خواست می تواند، دیگر «یتربص سنه» و مانند آن نیست. این موضوع محقق است و دارای عنن است.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۰.

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۵۱.

۳. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۴۳۰.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱.

۵. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱.

روایت هفت این باب «إِذَا تَزَوَّجَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ وَهُوَ لَا يَقْدِرُ عَلَى النِّسَاءِ»؛ برای تشخیص اینکه واقعاً عنن دارد یا

نه؟ «أَجَلَ سَنَةٍ حَتَّى يُعَالِجَ نَفْسَهُ»^۱ معلوم می‌شود درمان‌پذیر است و اگر درمان نشد که اختیار دارد.

روایت هشت این باب از وجود مبارک ائمه قبل‌ی تا وجود مبارک امام امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) «كَانَ يَقُولُ إِذَا

زَوَّجَ الرَّجُلُ امْرَأَةً فَوَقَعَ عَلَيْهَا ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا»؛ حالا بدرفتاری کرده و نمی‌خواهد، این دلیل ندارد بر اینکه خیار

دارد. حالا ممکن است یک وقتی به محکمه مراجعه کنند، دلیل «لا ضرر»^۲ و مانند آن باشد، اینها حرف‌های دیگر

است؛ اما به عنوان عنن خیار بیاورد نیست. اگر ضرر و غرر و مانند آن هست، ممکن است به محکمه مراجعه کنند و

حاکم شرع حکمی بکند. فرمود به اینکه «فَلَيْسَ لَهَا الْخِيَارُ لِتَصْبِرَ فَقَدْ ابْتَلَيْتَ وَ لَيْسَ لِمَهَّاتِ الْأَوْلَادِ وَلَا لِإِمَاءٍ مَا لَمْ

يَمَسَّهَا مِنَ الدَّهْرِ إِلَّا مَرَّةً وَاحِدَةً خِيَارُ»^۳ اگر یکبار هم با اینها ازدواج کردند خیار ندارد. پس به عنن نیست. اینکه

خیار ندارد یعنی نسبت به فسخ عننی خیار ندارد؛ حالا ممکن است که براساس ضرر و مانند آن به محکمه مراجعه

کند که من نمی‌توانم زندگی کنم و محکمه هم حکم به طلاق بدهد.

روایت نه این باب که از وجود مبارک امام باقر «عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» است که «أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ

يُؤَخَّرُ الْعَيْنُ سَنَةً مِنْ يَوْمٍ تُرَافِعُهُ امْرَأَتُهُ»، حالا تا برای محکمه ثابت بشود. این برای ثبوت در محکمه است، نه برای

ثبوت در زن؛ آن‌جا که طرفین اتفاق دارند بله می‌توانند، اما طرفین اختلاف دارند، این‌جا باید بر محکمه ثابت بشود.

«فَإِنْ خَلَصَ إِلَيْهَا وَإِلَّا فُرِّقَ بَيْنَهُمَا»، این‌جا جای محکمه است. «فَإِنْ رَضِيَتْ أَنْ تُقِيمَ مَعَهُ ثُمَّ طَلَبَتْ الْخِيَارَ بَعْدَ ذَلِكَ

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۲۹۴.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

فَقَدْ سَقَطَ الْخِيَارُ وَلَا خِيَارَ لَهَا»^۱؛ چون خیار، فوری است. این سکوت و رضا باعث سقوط حق خیار است، بعد هم خیار دیگری نیست. این طور نیست که «ثلاثة ايام» خیار داشته باشد نظیر خیار حیوان؛ این خیار حیوان «ثلاثة ايام» است، روز اول اگر اعمال نکرد، روز دوم می تواند و اگر روز دوم اعمال نکرد، روز سوم می تواند. اما در خیارهای دیگر خیار فوری است، مگر اینکه «شرط الخیار» بکنند که مدت دار باشد؛ وگرنه وقتی مسلم شد که این نقص دارد و او با همین نقص ساخت یعنی راضی است، مگر اینکه علم به خیار نداشته باشد.

روایت ده که مرحوم صدوق (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد این است که «مَتَى أَقَامَتِ الْمَرْأَةُ مَعَ زَوْجِهَا بَعْدَ مَا عَلِمَتْ أَنَّهُ عَتْنٌ وَرَضِيَتْ بِهِ لَمْ يَكُنْ لَهَا خِيَارٌ»^۲، این سقوط خیار است؛ خیار وقتش محدود است و نمی شود طرف را تا آخر نگه داشت ببیند که چه وقت این زن فسخ می کند که او به فکر تجدید فراش باشد.

روایت دوازده این باب که از «قرب الإسناد» است، «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ يَقْضِي فِي الْعَتْنِ أَنَّهُ يُوجَلُّ سَنَةً مِنْ يَوْمِ تَرَفَعُهُ الْمَرْأَةُ»^۳، تا برای محکمه ثابت بشود؛ وگرنه اگر «بین الرشد» شد برای هر دو ثابت شد برای قاضی ثابت شد و مسلم شد که این عتین است، صبر یکساله برای چیست که طرفین در زحمت باشند؟!

روایت سیزده این باب این است که «سَأَلَتْهُ عَنْ عَتْنٍ دَلَّسَ نَفْسَهُ لَامْرَأَةٍ مَا حَالُهُ قَالَ عَلَيْهِ الْمَهْرُ»، ولو کل مهر نباشد نصف مهر هم هست. «وَيُفَرَّقُ بَيْنَهُمَا إِذَا عَلِمَ أَنَّهُ لَا يَأْتِي النِّسَاءَ»^۴ «بالقول المطلق»، نه این زن و آن زن.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۳. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

۴. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۲۳۲.

«فتحصل» عَنّ مرض است و مرض خَلْقی هم هست، جزء عیوب است، کتمان آن تدلیس است نه خودش و اگر عَنّ مسلّم بود، زن «بینها و بین الله» حق فسخ دارد و اگر ترافعی بین زن و شوهر شد محکمه بررسی می‌کند؛ اگر علم فوری برای محکمه ثابت شد، حکم به فسخ می‌کند، نشد یکسال مهلت می‌دهد تا ثابت بشود و چون عَنّ نقص خلقت است، فرقی بین عنن قبل از عقد و بعد از عقد نیست و روایاتش هم مطلق است.

اینها عصاره روایت‌های باب چهاردهم بود. حالا روز چهارشنبه است و اول ماه پُربرکت شعبان است که باید برای ماه مبارک رمضان آماده بود. این ماه پُربرکت شعبان را عده‌ای عید خاص می‌دانند. البته تنها برای همین نیست که مثلاً اعیاد پُربرکت شعبانیه ما داریم، خود اصولاً ماه شعبان شهر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلّم) است، این صلواتی که هر روز «عند الزوال» خوانده می‌شود را ببینید! هیچ یعنی هیچ - به نحو سالبه کلیه - هیچ بهانه‌ای ما نداریم، ما در هر شرائطی باشیم این خاندان ما را می‌پذیرند. گفت:

«چرا دست یازم چرا پای کویم *** مرا خواجه بی دست و پا می‌پذیرد»^۱

و هر چه بخواهیم می‌دهند. ببینید این همه شاگردان را آنها پروراندند! خیلی‌ها سابقه چندین ساله بت‌پرستی داشتند، اینها را پروراندند؛ یکی مقدار شد، یکی اباذر شد، یکی فلان، چندین سال اینها بت می‌پرستیدند! پس ما نه بهانه‌ای داریم و نه بگوییم کَرَم اینها محدود است؛ این‌طور نیست، و این ماه‌ها هم ماه خواستن است. در بحث‌های قبل روشن شد که عقل - به نحو سالبه کلیه - ذرّه‌ای در قانون‌گذاری دخیل نیست. عقل یک چراغ خوبی است، عقل برهانی قانون‌شناس است؛ اما چه باید و چه نباید را که صراط است، مهندسی دارد به نام خدا. خدای سبحان راه را مشخص کرد و انبیا و اولیای الهی با وحی و الهام این راه را شناختند و به ما گفتند. گفتن این راه هم یا به

۱. غزل منتسب به مرحوم نشاط اصفهانی.

فعل معصوم است یا به قول معصوم است یا با تقریر معصوم؛ وگرنه قبلاً یک کتابی یا یک رساله فقهی نوشته باشند که ائمه (علیهم السلام) کارهایشان را برابر آن انجام داده باشند که نیست، اصلاً رساله فقهی، فعل و قول و تقریر اینهاست. ما اگر خواستیم بفهمیم دین چیست؟ خدا چه می‌گوید؟ ما یک کتاب جداگانه‌ای که نداریم. قرآن کریم هم که به منزله قانون اساسی است، خطوط کلی دین را گفته، خود قرآن هم فرموده: ﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^۱، اینها را مفسر قرار داد و وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم که برابر این مفسر هست و خدا فرمود: ﴿وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۲، فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ»^۳.

پس ما دین را باید از اینها بگیریم و اینها تمام شئونشان تعلیم دین است. چرا در زیارت اینها عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ»؟^۴ چرا در زیارت «جامعه» به این ذوات قدسی عرض می‌کنیم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»؟^۵ شما صراط مستقیم هستی، چرا؟ برای اینکه دین ما نانوشته است و به وسیله اینها شناخته می‌شود؛ لذا فعل و قول و تقریر اینها معصوم است.

ببینید این روایت نورانی را درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) هم فرمود، درباره عمار هم فرمود. درباره عمار دارد که «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَمَّارٍ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ»^۶، درباره حضرت امیر (سلام الله علیه) هم فرمود:

۱. سوره نحل، آیه ۴۴.

۲. سوره حشر، آیه ۷.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۶۴۷.

۴. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۷، ص ۲۸۷.

۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۶. علل الشرائع، ص ۲۲۳.

«عَلَىٰ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارُ»؛^۱ اما «کم فرق بین الامام و المأموم»؟ عمده آن ضمیر است که به چه کسی برمی گردد؟ و به چه چیزی برمی گردد؟ «عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ»، معنای آن روشن است. «يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارُ»، این ضمیر «يَدُورُ» به چه کسی برمی گردد؟ این ضمیر «مَعَهُ» به چه کسی برمی گردد؟ درباره حضرت امیر(سلام الله علیه) روشن شد، درباره عمار هم روشن شد. درباره عمار این ضمیر «يَدُورُ» به عمار برمی گردد، ضمیر «مَعَهُ» به حق برمی گردد؛ «یدور عمار مدار الحق حیث ما دار». اما ضمیر «يَدُورُ» درباره حضرت امیر(سلام الله علیه) به حق برمی گردد: «علی مع الحق»، «یدور» یعنی «یدور»! «یدور الحق مع علی حیث ما دار علی»؛ هر جا علی هست حق با او هست. این کدام حق است؟ یک حقی است که مقابل ندارد که ذات اقدس الهی است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ﴾،^۲ این فوق بحث است و جای این، در این بحث ها نیست. یک حق به معنای دین، به معنای صراط، به معنای شریعت است که در سوره «آل عمران» و دیگر سور آمده است: ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾؛^۳ این دین، حق است، دین انبیا و اولیا و پیغمبر که آورند. ﴿الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾، این حقی که «مِنَ اللَّهِ» است این جایی نوشته نیست. ما اگر بخواهیم بفهمیم این حقی که «مِنَ اللَّهِ» است این کجاست، چکار می کنیم؟ ببینیم اینها چه گفتند، چه کردند، چه تقریر کردند. این حق که «مِنَ اللَّهِ» است، این را جامعه بخواند بفهمد، این حق «یدور مدار علی حیث ما دار». «علی مع الحق»، «یدور» این حق، «مدار علی حیث ما دار»، تأییدش دعای خاص حضرت است در ذیل آن حدیث: «اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُمَا دَارُ»؛^۴ خدایا! هر جا که علی هست حق را آن جا بگردان،

۱. الفصول المختارة، ص ۱۳۵.

۲. سوره لقمان، آیه ۳۰.

۳. سوره بقره، آیه ۱۴۷؛ سوره آل عمران، آیه ۶۰؛ سوره یونس، آیه ۹۴.

۴. الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۱، ص ۱۰۲.

این دعاست! یعنی او را حفظ بکن! قول او، فعل او، تقریر او بشود دین؛ لذا با یک اطمینان خاطر در زیارت «جامعه» می‌گوییم: «أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْقَوْمُ». «السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ». این می‌شود حق.

پس عمار «مع الحق»، اما «یدور عمار مع الحق حیث ما دار». «علی مع الحق»، اما «یدور الحق مع علی حیث ما دار». وقتی حضرت امیر این طور است، پیغمبر هم یقیناً این طور است. امام سجاد (سلام الله علیه) در همان دعای «عند الزوال» دارد که خدایا! این پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که علی (سلام الله علیه) تازه از دست پرورده‌های اوست، «وَأَجْعَلْهُ لِي شَفِيعاً مُشَفَّعاً وَطَرِيقاً إِلَيْكَ مَهْيَعاً»^۱. شفاعت را می‌فهمیم، شفیع یا شفاعتش مقبول است یا نه، اگر مقبول باشد می‌گوید: «شفیع مشفع»؛ یعنی «مقبول الشفاعة». «وَطَرِيقاً إِلَيْكَ مَهْيَعاً»؛ خدایا پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای من راه قرار بده، نه راه باریک، نه راه وسیع، نه راهی که به اندازه زمین باشد، راهی که «عرض السماوات و الأرض». «مهيع» یعنی وسیع. مگر نفرمود: «سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»؟ مگر بهشت مساحتش به این نیست؟ راه بهشت هم مگر مساحتش این طور نیست؟ فرمود این یک مسابقه دوچرخه سواری و مانند آن نیست که یک خیابان بسته‌ای باشد؛ این یک میدان مسابقه‌ای است که «عرض السماوات و الأرض».

«وَطَرِيقاً إِلَيْكَ مَهْيَعاً»؛ آقایانی که مدینه بعد هستند به مکه مشرف می‌شوند، بعد از اینکه پیاده شدند در جدّه، در جحفه مُحَرَّم می‌شوند. این جحفه اصلش جحفه نبود. این میدان باز بخش وسیع حجاز، این را به آن می‌گفتند «مهيعاً، مهيعاً». وقتی سیل آمد بخش قابل توجهی را اجحاف کرد و بُرید و برد و درّه درست کرد، شده جُحفه؛ یعنی

۱. مصباح المتجهّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۸۲۹.

زمین اجحاف شده، وگرنه اسم شریفش اول مهیعاً بود و هر جایی را هم مهیعاً نمی‌گویند، وقتی خیلی باز باشد می‌گویند مهیعاً.

ما هنگام زوال این ماه پُربرکت از ذات اقدس الهی می‌خواهیم که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) را برای ما یک راه باز قرار بده که هر وقت خواستیم برویم، برویم، کسی هم مزاحم ما نباشد، چون راه وسیع این است. یک بیابان وسیع اگر کسی خواست برود نه مزاحمی دارد، نه تصادفی دارد، نه کسی جلویش را می‌گیرد، نه راه‌بندی دارد، نه ایست و بازرسی دارد؛ طریق مهیعاً. ما هر روز می‌توانیم با پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) یک چنین چیزی داشته باشیم که این یک طلعه‌ای باشد برای ماه مبارک رمضان. این طور نیست که ندهند یا کم باشد.

غرض این است که همین پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) بت‌پرست‌ها را به جایی آورد که فرمود او از خاندان ماست؛ حالا درباره خصوص سلمان ما زیاد شنیدیم که «سَلْمَانُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»،^۱ عده زیادی بودند که ائمه فرمودند اینها «مِنَّا اهل البيت»؛ بعضی از محدّثان قم این طور بودند،^۲ بعضی از زن‌ها به جایی رسیدند فرمودند «هی مِنَّا اهل البيت».^۳ الآن هم همان حرف است، چرا نرسیم که وجود مبارک حضرت بفرماید: «هو مِنَّا اهل البيت»؟ پس شدنی است. با این سوابق طولانی بت‌پرستی اباذر و مقداد، اینها شدند «مِنَّا اهل البيت»! درباره برخی از محدّثان قم آمده، درباره بعضی از زن‌ها آمده که «هی مِنَّا اهل البيت». این فیض همان است که برای دیگران تایید، امیدواریم - إن شاء الله - برای ما هم بتابد.

امیدواریم - إن شاء الله - همه شما اساتید، فضلا، علما، روحانیون به این مقام والا بار یابید.

۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴.

۲. الإختصاص، النص، ص ۶۸.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲، ص ۹۰۵.

«و الحمد لله رب العالمين»